

ریچارد بی. دوبوف

برگردان: پروین اشرفی

نوشته‌ی «هژمونی ایالات متحده: تداوم زوال، ادامه‌ی خطر»، به قلم ریچارد بی. دوبوف، اطلاعات ارزنده‌ای در زمینه‌ی زوال هژمونی آمریکا و تشدید رقابت آن با «اتحادیه‌ی اروپا»، که حول محور فرانسه و آلمان متشکل شده است، به دست می‌دهد. و از این رو، برای درک سیاست جهانی یاری دهنده است. دوبوف نشان می‌دهد، که ایالات متحده در زمینه‌ی اقتصاد گلان، تجارت خارجی و در نتیجه، در نهادهای نظارت و هدایت اقتصاد جهانی سرمایه داری در سی سال گذشته به طرز فزاینده با مشکلات ریشه‌ای روبرو بوده است. افول هژمونی ایالات متحده از یک سو، امکان قدرت طلبی را برای رقبای او در «اتحادیه‌ی اروپا» و در بلوک‌های اقتصادی در آسیا و آمریکای لاتین مطرح کرده است و از سوی دیگر، به اتکالی بیش‌تر ایالات متحده به استفاده از قدرت نظامی انجامیده است. اما دوبوف استدلال می‌کند، که قدرت نظامی نهایتاً در گرو گسترش قدرت اقتصادی است. و در نتیجه، افول اقتصادی ایالات متحده در دراز مدت به افول نظامی آن خواهد انجامید. دوبوف ظهور یک جهان چند قطبی را هم راه با افول ایالات متحده در نظر دارد.

اگر چه تمرکز دوبوف بر امر هژمونی ایالات متحده، اطلاعات مشخص متعدد و غنی‌ای در اختیار ما می‌گذارد، اما نوشته‌ی او را به حوزه‌ی جدال قدرت‌های بورژوازی محدود می‌کند. از این رو، نوشته‌ی حاضر با این کلام به پایان می‌رسد، که «مقاومت در مقابل امپریالیسم جدید آمریکا، یعنی امید بخشیدن به قربانیان آن و به نیروهای مترقی‌ای که اکنون در دنیای در حال پیش رفت، و هم چنین در جهان اول، در تحرک هستند.» دوبوف ظهور «اتحادیه‌ی اروپا»، حول فرانسه و آلمان، و یا دیگر بلوک‌های قدرت‌های بورژوازی در سطح جهان را به عنوان خطر مطرح نمی‌کند. تو گویی جهان «چند قطبی» بورژوازی با جهان «یک قطبی» حاضر از نقطه نظر سرنوشت مردم کارگر و زحمت کش جهان تفاوت کیفی دارد. در صحنه‌ی سیاست داخلی ایالات متحده هم دوبوف نقد بی رحمانه‌اش را معطوف ریاست جمهوری جمهوری خواه - از ریگان تا بوش دوم - می‌کند. این دیدگاه لیبرالی، راه خروج از مخصصی بشریت جهان امروزی را روشن نمی‌سازد.

برای روشن شدن این مسیر، نیاز به بررسی روابط سرمایه و کار در سطح جهان است. یک بررسی از این دست، نوشته‌ی «آخرین امپراطوری: جنگ و صلح در پایان سده‌ی آمریکایی» در دفتر یازدهم «نگاه» است، که یک سال قبل از نوشته‌ی دوبوف تهیه شده است. من توجه خواننده‌ی علاقه مند را به ویژه به بخش‌های پنجم تا هشتم آن نوشته جلب می‌کنم. در آن بررسی، که به دلیل روشن گری سیاست گارگری سوسیالیستی در جنبش ضد جنگ عراق تهیه شده بود، تز افول امپراطوری ایالات متحده بر اساس دانسته‌های نظری و تجربی در زمینه‌ی افول متوسط نرخ سود مطرح شده است. تفاوت شیوه‌ی این بررسی با شیوه‌ی دوبوف دقیقاً در تمرکز اولی بر رابطه‌ی بین سرمایه و کار و دومی بر رابطه‌ی بین سرمایه و سرمایه است. از این رو، در عین حال که نوشته‌ی دوبوف استدلال مرا در نوشته‌ی بالا در زمینه‌ی تضاد بلوک‌های سرمایه داری جهانی مستندتر و غنی‌تر می‌سازد، اما به دلیل شیوه‌ی بررسی‌اش نمی‌تواند راه حل گارگری سوسیالیستی را در قبال وضع موجود مطرح سازد. از نظر من، افول امپراطوری ایالات متحده نه از نظر احتمال یک جهان «چند قطبی»، که به علت پا گرفتن جنبش‌های گارگری ضد سرمایه داری و سوسیالیستی اهمیت دارد. در واقع، اگر جهانی بهتر امکان وقوع داشته باشد، تنها از این طریق خواهد بود.

گامران نیری



جهانی دول سرمایه داری و نمایندگان آن‌ها، و با تحلیل پی آمدهای این نشست‌ها، سقوط قریب الوقوع هژمونی ایالات متحده را پیش بینی نموده و چگونگی این ادعا را مورد بررسی قرار دهد. این نوشته هر چند که به اعتبار مستندات تحقیقی آن حائز اهمیت است، اما به دیدی من، کمبودهای مهمی دارد، که نقدی ریشه‌ای را - در فرصتی مناسب - می‌طلبد. از جمله‌ی این کمبودها، آن است که

مطلبی که برگردان فارسی آن را می‌خوانید، نوشته‌ی ریچارد بی. دوبوف (Richard B Du Boff) پروفیسور افتخاری اقتصاد در کالج Bryn Mawr است، که در دسامبر ۲۰۰۳ در مجله‌ی «مانتلی رویو» (جلد ۵۵، شماره ۷) به چاپ رسیده است. ریچارد بی. دوبوف در این نوشته تلاش می‌نماید، تا با آمار و ارقام مستند درباره‌ی سیر تحولات اقتصادی ایالات متحده و سایر قطب‌های سرمایه داری جهانی، و نیز تکیه بر مفاد و تصمیمات نشست‌های

نویسنده هیچ اشاره‌ای به نقش مبارزات کارگران و زحمت کشان جهان و اعتراضات همه روزه آن‌ها به وضعیت موجود و تمایل و تلاش آن‌ها در تغییر این وضعیت نمی‌نماید؛ و نیز از مخالفت گسترده‌ی توده‌ی مردم جهان علیه جنگ و اشغال عراق توسط ایالات متحده و متحدین‌اش، کم‌ترین صحبتی نمی‌کند. جهان، جهان سرمایه داران و بلوک‌های رقیب سرمایه داری است و آنان هستند، که فارغ از وجود طبقه‌ی کارگر جهانی و آرزوها و تلاش‌های آن، سرنوشت جهان را یک سره رقم می‌زنند. با این همه، همان طور که پیش‌تر اشاره کردم، این نوشته به اعتبار مستندات تحقیقی آن، نوشته‌ای جالب و در خور توجه است، که می‌تواند در بررسی طبقاتی موقعیت سرمایه داری ایالات متحده و وضعیت جهان سرمایه داری مورد استفاده‌ی علاقه مندان قرار گیرد.



پروین اشرفی

«هژمونی جهانی» می‌تواند به عنوان وضعیتی تعریف شود، که در آن دولت – ملت در سازمان دهی، تنظیم اداری حقوقی و در تثبیت اقتصاد سیاسی جهان، نقش مسلطی را بازی می‌کند. استفاده از قدرت نظامی همواره یک بخش جدایی ناپذیر هژمونی بوده است، اما قدرت نظامی به منابع اقتصادی‌ای که در دست رس دولت است، بستگی دارد. قدرت نظامی نمی‌تواند برای پاسخ گویی به هر تهدیدی علیه منافع ژئوپولیتیکی و اقتصادی به کار گرفته شود. قدرت نظامی، خطر بیش از حد گسترده شدن امپراطوری را افزایش می‌دهد؛ مانند مورد بریتانیا در آفریقای جنوبی (۱۸۹۹-۱۹۰۲) و مورد ایالات متحده در ویتنام (۱۹۶۲-۱۹۷۵). بریتانیا از سال ۱۸۱۵ الی ۱۹۱۳ بر دریاها حکم رانی کرد، اما در سال‌های دهه‌ی ۱۸۹۰، از سوی ایالات متحده و آلمان به چالش اقتصادی گرفته شد و در فاصله‌ی دو جنگ جهانی دیگر قادر نبود به عنوان ضامن سیستم جهانی عمل کند. هژمونی ایالات متحده در دوران جنگ جهانی دوم آغاز شد و حدود سی سال بعد به اوج خود رسید. ایالات متحده هم چنان در زمینه‌ی اقتصاد و سیاست جهانی از قدرت عظیم و بی‌همتایی برخوردار است، اما حتی به عنوان تنها ابرقدرت جهان هم خود را کم‌تر از گذشته قادر به نفوذ بر و کنترل مسیر اتفاقات خارج از مرزهایش می‌یابد. تفوق نظامی ایالات متحده، دیگر با توان اقتصادی و سیاسی وی مساوی نیست و در حفظ نظم اقتصاد جهانی و سهم سرمایه‌ی آمریکایی در آن، ارزش قابل تردیدی دارد. حتی در دوران طلایی سال‌های ۱۹۴۴-۱۹۷۱، آمریکا نتوانست از شکست نظامی در ویتنام و هزیمت از کره جلوگیری کند.

هژمونی از سال ۱۹۷۰ به بعد

ایده‌ی نزول قدرت اقتصادی آمریکا بر اساس موارد زیر شکل می‌گیرد: (۱) – در سال ۱۹۵۰، آمریکا نیمی از تولید ناخالص جهان را تهیه می‌کرد. این رقم اکنون ۲۱ درصد است. ۶۰ درصد تولید صنفی جهان در سال ۱۹۵۰

از آمریکا می‌آمد، اما این رقم در سال ۱۹۹۹ به ۲۵ درصد تنزل یافت. سهم آمریکا در صدور خدمات بازرگانی، یعنی آن بخش اقتصاد جهانی که از رشد بیش‌تری برخوردار بوده است، در سال ۲۰۰۱ به میزان ۲۴ درصد بود؛ در حالی که این رقم در اتحادیه‌ی اروپا به ۲۳ درصد می‌رسید (البته حتی به ۴۰ درصد هم می‌رسید، اگر صادرات داخلی اتحادیه‌ی اروپا نیز حساب شود)؛

– در سال ۲۰۰۲، شرکت‌های غیر آمریکایی بر بیش‌ترین صنایع مسلط بودند؛ با در نظر گرفتن این که نه شرکت از بزرگ‌ترین ده شرکت تولید کننده‌ی دستگاه‌های الکترونیکی و الکتریکی؛ هشت شرکت از بزرگ‌ترین ده شرکت سازنده‌ی موتور اتومبیل و گاز مصرف همگانی؛ هفت شرکت از بزرگ‌ترین ده شرکت تصفیه کننده‌ی نفت خام؛ شش شرکت از ده شرکت ارتباطات جهانی؛ پنج شرکت از ده شرکت دارویی؛ چهار شرکت از ده شرکت

تولید کننده‌ی مواد شیمیایی جهانی؛ و چهار خط هوایی از میان هفت خط هوایی جهانی، غیر آمریکایی بودند. از میان ۲۵ بزرگ‌ترین بانک‌های دنیا هم ۱۹ بانک غیر آمریکایی بودند، گرچه دو بانک سیتی‌گروپ و بانک آمریکا بزرگ‌ترین آن‌ها محسوب می‌شدند؛

– در سال ۲۰۰۲، از میان ۱۰۰ شرکت با مسئولیت محدود و درجه‌ی یک سرمایه داری جهان، دسته بندی شده بر اساس میزان دارایی‌های خارجی، تا ۲۳ شرکت آمریکایی بودند. آلمان، فرانسه، بریتانیا و هلند، با تولید ناخالص داخلی‌ای که روی هم رفته هفت دهم تولید ناخالص داخلی ایالات متحده را تشکیل می‌داد، چهل شرکت و ژاپن شانزده شرکت از این دست را در اختیار داشتند. در طول سال‌های دهه‌ی ۱۹۹۰، سهم شرکت‌های چند ملیتی آمریکا در فروش خارجی، از میان صد شرکت بزرگ چند ملیتی، از ۳۰ درصد به ۲۵ درصد تنزل یافت؛ در حالی که سهم شرکت‌های چند ملیتی‌ای که مرکزشان در اتحادیه‌ی اروپا است، از ۴۱ درصد به ۴۶ درصد رسید؛

– در سال ۲۰۰۱، سهم ایالات متحده در سرمایه گذاری مستقیم در سطح جهان ۲۱ درصد بود، در حالی که این سهم در سال ۱۹۶۰، شامل ۴۷ درصد می‌شد. در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۹۶-۲۰۰۱، ۱۷ درصد از کل سرمایه گذاری مستقیم جدید خارجی توسط ایالات متحده صورت گرفت. سهم بریتانیای کبیر ۱۶ درصد و سهم فرانسه، بلژیک و لوکزامبورگ روی هم ۲۱ درصد بود؛

– در سال‌های ۱۹۹۸-۲۰۰۰، از میان ۲۵ بزرگ‌ترین ادغام شرکت‌ها یا تصاحب شرکتی توسط شرکت دیگر در آمریکا، پنج تا توسط شرکت‌های چند ملیتی خارجی انجام شد (سه شرکت بریتانیایی و دو شرکت آلمانی). طی سال‌های ۱۹۸۷ تا ۲۰۰۱، از میان بزرگ‌ترین بیست شرکتی که در زمینه‌ی ادغام با دیگر شرکت‌ها و یا تصاحب آنان فعالیت داشتند، فقط دو شرکت آمریکایی بودند (جنرال الکتریک و سیتی‌گروپ) که آن‌ها نیز تنها ۵ درصد از ارزش معادلات در این زمینه را در طول این سال‌ها شامل می‌شدند.

در امور مالی جهانی، ایالات متحده نه تنها کم‌تر غالب است، بلکه ضربه پذیر نیز می‌باشد. حلقه‌ی ضعیف دلار است، که وضعی‌تاش به عنوان ارز

کلیدی در دنیا، از سال‌های دهه ۱۹۷۰ به طور بی‌رویه‌ای - هم راه با دوره‌هایی از رونق - در حال افول بوده است. در سال‌های ۱۹۸۱ و ۱۹۹۵، مقدار پس‌اندازهای خصوصی جهان به ارزش‌های اروپایی از ۱۳ درصد به ۳۷ درصد افزایش یافت، در حالی که این پس‌اندازها به دلار از ۶۷ درصد به ۴۰ درصد کاهش یافت. از سال ۱۹۹۹، که ارزش جدید یورو معرفی شد، ۴۴ درصد از اوراق بهادار جدید با ارزش یورو صادر شده‌اند که به سه دلار - که ۴۸ درصد است - نزدیک شده است. در سال ۱۹۹۰، نیمی از ارزش ذخیره در بانک‌های مرکزی جهانی دلار بود، در حالی که در سال ۱۹۷۶، دلار ۷۶ درصد این ذخایر را تشکیل می‌داد. البته سهم یورو در سال ۲۰۰۱، به ۶۸ درصد ارتقا یافت؛ آن هم به این دلیل که ذخایری که توسط انستیتوی پولی اروپا برای بانک‌های اروپایی صادر می‌شد، تدریجاً به نفع یورو از دور خارج می‌شدند. (۲) برای اولین بار پس از جنگ جهانی دوم، اکنون یک منبع دیگر پرداختی و نقدینگی در اقتصاد جهانی وجود دارد، که به طرز جهانی شمول پذیرفته شده است. و این امر، هم زمان است با شرایط موازنه‌ی منفی پرداخت‌های بین‌المللی، که بی‌سابقه می‌باشد.

از سال ۱۹۷۱، که ایالات متحده پس از ۷۸ سال با موازنه‌ی منفی بازرگانی خارجی (کالا) روبرو شد، صادرات بر واردات تنها در سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۵ پیشی گرفت. یک کشور ممکن است در بازرگانی خارجی خود در کالا دچار موازنه‌ی منفی شود، اما هنوز در داد و ستد با کشورهای خارجی در یک تعادل عمومی به سر ببرد. کسری درآمد در تجارت کالا می‌تواند با کسب درآمد از طریق فروش خدمات (مثلاً خدمات مالی، بیمه، ارتباطات، تبلیغات و دیگر خدمات بازرگانی) و یا با کسب درآمد از طریق سرمایه‌گذاری‌ها در خارج (مثلاً از طریق سود، سهام، بهره، حق امتیازها و مشابه آن) متعادل شود. اما کسری موازنه‌ی بازرگانی خارجی (کالا) در ایالات متحده آن‌چنان زیاد است، که نمی‌شود از طریق درآمد حاصل از فروش خدمات به خارجی‌ها، به علاوه‌ی بازپرداختی‌های ناشی از سرمایه‌گذاری‌ها، جبران شود. حساب جاری ایالات متحده (جمع موازنه‌ی بازرگانی در کالا و خدمات، به اضافه‌ی درآمد خالص حاصل از سرمایه‌گذاری‌ها در خارج) که در سال‌های ۱۸۹۵ تا ۱۹۷۷ به طور کلی مداوماً در یک حالت مازاد بود، اکنون شدیداً در حال نزول است و کسری بازرگانی کالا آن قدر زیاد است، که نمی‌شود آن را از طریق فروش خدمات به خارجی‌ها جبران کرد. از سال ۱۹۹۰، موازنه‌ی مثبت درآمد ناشی از سرمایه‌گذاری‌های آمریکا در حال کم شدن است؛ و این در حالی است که سرمایه‌گذاری خارجی در داخل آمریکا، در مقابل سرمایه‌گذاری آمریکا در خارج، سریع‌تر رشد کرده است. در سال ۲۰۰۲، این موازنه منفی شد. ایالات متحده برای اولین بار به خارجی‌ها، به خاطر دارایی‌های شان در آمریکا، درآمدی می‌دهد که بیشتر از آن چیزی است که خود از سرمایه‌گذاری‌اش در خارج کسب می‌کند.

همانند اکثر فاصله‌های موجود در بین درآمد و هزینه، کسری درآمد جاری نیز از طریق وام‌گیری پر می‌شود. در سال ۲۰۰۲، ایالات متحده ۵۰۳ میلیارد دلار وام خارجی گرفت، که خود ۴/۸ درصد تولید ناخالص داخلی آن بود. هنگامی که خارجی‌ها در معاملات شان با طرف آمریکایی (افراد، شرکت‌ها و ادارات دولتی)، دلار نصیب شان می‌شود، می‌توانند آن را برای خرید دارایی‌هایی در آمریکا (مثلاً اوراق بهادار خزانه‌ی آمریکا، اوراق بهادار و سهام شرکت‌های با مسئولیت محدود، شرکت‌ها و مستغلات) به کار ببرند. بدین گونه است، که ایالات متحده در سال ۱۹۸۶ به یک ملت بدهکار تبدیل شده است. اکنون دیگر دارایی‌های متعلق به خارجی‌ها در ایالات متحده، دو و نیم تریلیون دلار بیش از دارایی‌های متعلق به ایالات

متحده در خارج ارزش دارد. در نیمه‌ی سال ۲۰۰۳، خارجی‌ها ۴۱ درصد قرض قابل عرضه به بازار خزانه‌ی ایالات متحده، ۲۴ درصد کل اوراق بهادار شرکت‌های آمریکایی، و ۱۳ درصد سهام شرکت‌های با مسئولیت محدود را دارا بودند. شرکت‌های ایالات متحده هم چنان به سرمایه‌گذاری در خارج ادامه می‌دهند، اما بر خلاف امپراطوری بریتانیا در ده‌ها سال پیش از جنگ جهانی اول، ایالات متحده دیگر قادر نیست این سرمایه‌گذاری‌ها را از طریق حساب جاری خود تأمین مالی کند. برعکس، حساب جاری بریتانیا مازاد داشت و به طور متوسط سالانه، در طول سال‌های ۱۸۵۰ تا ۱۹۱۳، که درآمد حاصله از خدمات و سرمایه‌گذاری‌های خارجی بیش‌تر از کسری درآمد تجارت کالایی بود، ۳ تا ۴ درصد تولید ناخالص داخلی را تشکیل می‌داد. (۳)

تا این جا به نظر می‌رسد، که طبقه‌ی سرمایه‌گذار جهانی ظاهراً مایل بوده است کسری درآمد بیرونی ایالات متحده را تأمین کند؛ در حالی که ممکن است برای همیشه این چنین نباشد. این کسری درآمد دارد به پایین آمدن ارزش دلار می‌انجامد و این ظن را برمی‌انگیزد، که ایالات متحده طرف دار دلار ارزان‌تر است، تا به وی کمک کند کسری درآمد تجاری فزاینده‌اش را جبران نماید. مادام که ارزش دلار کم می‌شود، مبلغ پرداختی به سرمایه‌گذاران خارجی در دارایی‌هایی که دلار در آن‌ها مسلط هست نیز پایین می‌آید. سرمایه‌گذاری‌های آلمانی در ساختمان‌هایی که شرکت‌ها اجاره می‌کنند، در نیویورک، سان‌فرانسیسکو و جاهای دیگر به سرعت در سال ۲۰۰۳ کم شد. اما در حالی که قیمت ساختمان‌ها در اروپا ارزان‌تر می‌شد، کرایه‌ها هم هنگامی که از دلار به ارز داخلی تبدیل می‌شدند، آب رفتند. «ما می‌توانیم همین قدر درآمد در بریتانیا و یا کشورهای شمالی کسب کنیم، پس چرا به ایالات متحده برویم؛ جایی که ریسک ارزی بیش‌تر است؟» (یک مقام عالی رتبه‌ی بخش سرمایه‌گذاری در یک صندوق سرمایه‌گذاری در مونیخ، این را پرسید). (۴)

تا این اواخر، تمام سازمان‌های کشورهای صادرکننده نفت (اوپک)، فقط در ازای دلار، نفت شان را می‌فروختند. در سال ۲۰۰۰، عراق به فروش نفت با یورو روی آورد (این امر گویا در سال ۲۰۰۳، با تبعیض فوق‌العاده‌ی متوقف شد). ایران هم از سال ۱۹۹۹، این تغییر را مورد بررسی قرار داده است. در یک سخن‌رانی در آوریل ۲۰۰۲، در اسپانیا، جواد یارجانی، رئیس بخش تجزیه و تحلیل بازار اوپک، احتمال کمی از تغییر «در آینده نزدیک» را پیش‌بینی کرد، ولی اذعان نمود: «... در دراز مدت یورو در آن چنان وضع نامساعدی در مقابل دلار قرار نخواهد داشت. حوزه‌ی اقتصادی یورو نسبت به ایالات متحده دارای سهم بیش‌تری در تجارت جهانی خواهد بود... و وضعیت حساب‌های خارجی آن نیز در یک تعادل بیش‌تر قرار خواهد گرفت.» به نظر وی، قبول یورو از سوی تولیدکنندگان اصلی نفت در اروپا، یعنی نروژ و بریتانیا، ممکن است «حرکتی برای تغییر سیستم قیمت‌گذاری نفت به یورو» ایجاد کند. یارجانی نتیجه‌گیری می‌کند، که البته «اوپک» امکان اتخاذ قیمت‌گذاری و پرداختی‌ها به یورو را در آینده به طور کلی رد نخواهد کرد. (۵)

چنان‌چه سرمایه‌گذاران خارجی، سرمایه‌گذاری در صنایع ایالات متحده را متوقف سازند و یا دارایی‌های را که به دلار دارند، بفروشند، دلار شروع می‌کند به نزول سریع‌تر. در این صورت، نرخ بهره در ایالات متحده افزایش خواهد یافت؛ قرض کردن سخت‌تر خواهد شد؛ مصرف‌کنندگان برای اجناس وارداتی پول بیش‌تری خواهند پرداخت؛ و رشد اقتصادی کند خواهد شد. افول دلار می‌تواند سبب شود، که سرمایه‌گذاران مشوش، سهام و اوراق بهادار آمریکایی را بفروشند و «وال استریٹ» را دچار افول سازند. در هر صورت، امروزه ریسک داشتن دلار به همان اندازه تصور می‌شود

که ریسک داشتن یورو، و شاید هم دو یا سه ارز دیگر (مانند ین، استرلینگ، و فرانک سویس).

تاجران یانگی در بازارهای جهان

هم زمان با به چالش در آمدن موقعیت ممتاز اقتصادی ایالات متحده و آغاز افول آن در سالهای ۱۹۷۰، این کشور به سوی یک سیاست تجارت بین المللی ستیزجوتری روی آورد. مطابق بند ۳۰۱ قانون تجارت و تعرفه گمرکی سال ۱۹۷۴ ایالات متحده، مقام ریاست جمهوری که به عنوان دادستان، قاضی و هیات منصفه عمل می‌کند، مجاز به اعلام خسارت علیه هر ملتی است که «حق ایالات متحده را تحت پوشش یک قرارداد تجاری» پایمال کند. وی هم چنین می‌تواند علیه هر گونه فعالیت خارجی‌ای که «غیر قابل توجه، غیر منطقی و یا تبعیض آمیز باشد... و بازرگانی ایالات متحده را مشکل کند و یا مانع آن شود»، اقدام کند. از جمله می‌توان از قراردادهای بازاریابی منظم یاد کرد، که با کره جنوبی، هنگ کنگ و تایوان به سال ۱۹۷۳ بسته شد، تا محدودیت‌های «داوطلبانه»ای را برای صدور کتان و منسوجات مصنوعی آنها به ایالات متحده قابل شود. در سال ۱۹۸۱، ژاپن موافقت کرد صدور اتومبیل خود را کاهش دهد. هنگامی که نشست «قرارداد عمومی در تعرفه های کمرگی و تجارت» («گات») در سال ۱۹۸۲، به خاطر مقاومت اروپا در مقابل طرح های پیشنهادی ایالات متحده، بدون توافق بر روی یک دوره دیگر از مذاکرات خاتمه یافت، ایالات متحده اعلام کرد که از این پس بر پایه یک قرارداد قابل دست رس دو جانبه، تجارت خود را با کشورها به صورت یک به یک گسترش می‌دهد؛ ضمن این که هم زمان پیمان‌های چند جانبه را نیز پیگیری می‌کند، تا سیستم تجارت آزاد را متحقق سازد. این حرکت به سوی قراردادهای



دو جانبه، به «ابتکار منطقه‌ای کارائیب» در سال ۱۹۸۴ منجر شد، که به کشورهای این منطقه اولویت‌های تجاری را اعطا می‌کرد. همین امر یک سال بعد با عقد قراردادی با اسرائیل دنبال شد و نیز قرارداد تجارت آزاد کانادا - آمریکا به سال ۱۹۸۸، که در سال ۱۹۹۴ با قرارداد تجارت آزاد آمریکای شمالی («نفتا»)، به مکزیک نیز گسترش یافت.

از سال ۱۹۹۰، بیش از یک صد بررسی و تحقیق مبتنی بر بند ۳۰۱، «قانون تجارت و تعرفه گمرکی»، با نتایج مختلف آغاز گردید. در اکتبر ۱۹۹۳، ژاپن توسط بند ۳۰۱ تحت فشار قرار گرفت؛ کشوری که از سال ۱۹۸۱ با تولید اتومبیل در خود ایالات متحده، دیگر از توافق «داوطلبانه»ی خود سر باز زده بود. ژاپن با یک تعرفه گمرکی صد در صدی بر سیزده مدل اتومبیل ژاپنی، تهدید شد؛ مگر این که مقررات حاکم بر بازار قطعات اتومبیل‌اش را لغو کند و سالانه حداقل یک صد هزار اتومبیل ساخت ایالات متحده را وارد نماید. بر خلاف آن چه که دولت کلینتون آن را «خصوصیت گه گاه» در مذاکرات و انتقاد «غیر صمیمانه»

از ژاپنی‌ها می‌خواند، هم زمان با فرا رسیدن موعد تعرفه های تنبیهی علیه ژاپن، توافقی با ژاپن در ژوئن ۱۹۹۵ صورت گرفت، که بر اساس آن هیچ تعرفه و معیار جدید دیگری بر آن کشور تحمیل نشود. در مقابل، ژاپن وعده های گنگی مبنی بر تغییر سهم بازار قطعات یدکی اتومبیل‌اش را داد و این که، فروش اتومبیل ساخت آمریکا را افزایش خواهد داد. «در توکیو، به طور کلی این طور استنباط شد، که گویا سازندگان اصلی اتومبیل این کشور ملزم نیستند اقدامی فرای آن چه که به هر حال انجام می‌شود، بکنند.» (۶)

ایالات متحده با سه شکست در «سازمان تجارت جهانی»، در سال ۱۹۹۸، تکان خورد. در ماه ژانویه یک هیات از این سازمان مقرر داشت، که حمایت ژاپن از «فوجی فیلم» در رقابت‌اش با «کدک» را نمی‌توان مانعی بر سر راه تجارت جهانی دانست. در ماه مه، هیات دیگری مقرر داشت ایالات متحده وارد کردن میگو را، که توسط

تورهای صید می‌شوند که لاک پشت‌ها را می‌کشد، نمی‌تواند متوقف سازد. سپس در ماه ژوئن، یک هیات فرجام به اتحادیه اروپا اجازه داد، که کامپیوتر و قطعات آن را جزء تجهیزات ارتباط از راه دور حساب کند، تا این صنعت را از طریق تعرفه ها حمایت نماید. ایالات متحده کوشید، تا از طریق تجارت موز و گاوهای که با هورمون رشد داده می‌شوند، این امر را جبران نماید. منازعه بر سر موز در ۱۹۹۳، زمانی آغاز شد که توزیع کنندگان میوه های آمریکای لاتین در ایالات متحده مدعی شدند، که از دست رسی آنها به بازارهای اروپایی ممانعت شده است؛ زیرا معیارها و نظام جوازدهی اتحادیه اروپا به گونه‌ای است که از موزهای پرورش داده در مستعمرات قدیمی اروپا در کارائیب و آفریقا جانب داری می‌کند. (این ادعا توسط کارل لیندر، مدیر عامل موز «چیکویتا» مطرح شد. وی از جمله کسانی است، که به هر دو حزب دمکرات و جمهوری خواه کمک

مالی زیادی می‌کند.) ایالات متحده هم چنین سیاست ممنوعیت ورود گوشت گاوهایی که با استفاده از هورمون رشد پرورش داده شده بودند، توسط اتحادیه اروپا به کشورهای آن را مورد هدف قرار داد؛ ممنوعیتی که هم تولیدات داخلی اتحادیه اروپا را شامل می‌شد و هم واردات به آن را.

در آوریل ۱۹۹۹، «سازمان تجارت جهانی» پیروزی محدودی در جنگ بر سر موز را نصیب ایالات متحده کرد؛ این پیروزی محدود مبتنی بود بر رد خسارت تنبیهی، در حالی که دست رسی گسترده تر به بازارهای اروپایی را میسر می‌کرد و امتیازات تجاری تولید کنندگان دریای کارائیب و آفریقا را تقلیل می‌داد. در جنگ بر سر هورمون، ممنوعیت توسط اتحادیه اروپا غیر قانونی اعلام شد، اما خسارت ۹۰۰ میلیون دلاری ادعا شده توسط ایالات متحده و کانادا به ۱۲۸ میلیون دلار تقلیل یافت و منازعه مسکوت باقی گذاشته شد.

اتحادیه اروپا ضربه‌ای متقابل زد. در ژوئیه ۱۹۹۹، یک هیات «سازمان

تجارت جهانی» مقرر داشت، که «قانون فروش اجناس شرکت‌های با مسئولیت محدود ایالات متحده که در سال ۱۹۷۱ وضع گردید، یک رایانه‌ی صادراتی غیر قانونی را نمایندگی می‌کند و دستور داد این قانون منسوخ شود. این امر نشانی از بزرگ‌ترین شکست تجاری تاکنونی ایالات متحده داشت. بر اساس قانون «شرکت با مسئولیت محدود برای فروش خارجی»، حدود شش هزار شرکت آمریکایی، که اکنون ۳۰ درصد درآمد حاصل از صادرات را از طریق ایجاد شرکت‌های صادراتی خارج از آمریکا از جمله در برمودا و باربادوس به وجود می‌آورد، از مالیات ایالات متحده معاف می‌کرد. تخمین زده شده است، که «بوئینگ» و «جنرال الکتریک» در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۰، جمعاً یک بیلیون دلار مالیات ندادند و «موتورولا»، «هانی ول»، «کاترپیلار» و «سیسکو»، ۳۰۰ میلیون دلار و یا بیشتر. در سال ۲۰۰۲، ارزش سالانه‌ی تخفیف مالیاتی برای همه شرکت‌ها، معادل پنج بیلیون دلار تخمین زده شده است. رابرت ژتولیک، نماینده‌ی ایالات متحده در «سازمان تجارت جهانی» اخطار داد، که کوچک‌ترین تلاش اتحادیه‌ی اروپا جهت وضع مجازاتی علیه این نظم، یک «بمب هسته‌ای در نظام تجاری» را منفجر می‌سازد. (۷)

با این وجود، در ماه اوت ۲۰۰۲، «سازمان تجارت جهانی» مقرر داشت، که اتحادیه‌ی اروپا می‌تواند یک جریمه‌ی چهار بیلیون دلاری را به ایالات متحده تحمیل کند؛ و گمرک تا ۱۰۰ درصد می‌تواند بر روی ۶۰۰ قلم کالا وضع گردد، که از جمله شامل تولیدات لبنی و گوشتی، شکر، پوشاک و ماشین آلات می‌شود.

اکنون، رهبران اروپایی چماقی برای استفاده علیه ایالات متحده دارند. به زودی چماق دیگری هم خواهند داشت. در مارس ۲۰۰۲، رئیس‌جمهور جرج دابلیو بوش، دیگر بار با نقض یک جانبه‌ی مقررات تجاری، تعرفه‌هایی را بر تقریباً ۳۰ درصد از انواع فولاد وارداتی از اروپا، آسیا و آمریکای جنوبی مقرر داشت، که مهم‌ترین اقدام برای حفظ یک صنعت در ایالات متحده در طول ده‌ها سال اخیر بود. اتحادیه‌ی اروپا، در پیوند با ژاپن، چین، کره جنوبی، نیوزلند، سوئیس، نروژ و برزیل تهدید به مقابله کرد و آن شرکت‌های آمریکایی که از فولاد استفاده می‌کردند، مدعی شدند دیگر نمی‌توانند تولیدات مخصوصی را که به آن نیاز دارند، تهیه کنند. در اثر این فشار، ایالات متحده عقب‌نشینی کرد و ۱۷۸ فقره از تولیدات فولاد را از شمول تعرفه‌ی مارس ۲۰۰۲ خارج ساخت. اما فوراً گمرک جدیدی تا حد ۳۶۹ درصد بر واردات میله‌های فولادی از کانادا، برزیل، مکزیک و اوکراین بست.

در ماه ژوئیه ۲۰۰۳، «سازمان تجارت جهانی» مقرر داشت، که تعرفه‌های فولاد غیر قانونی بودند. این یک شکست بزرگ دیگر برای ایالات متحده در این سازمان بود. اما ایالات متحده هم در عین حال مشغول تجدید حملات خود در بخش کشاورزی بود. رئیس‌جمهور بوش، دو ماه پس از این که تعرفه بر روی فولاد را مقرر داشت، لایحه‌ی رایانه‌ی کشاورزی را امضاء کرد، که هزینه‌ها را تا ۸۰ درصد بالا می‌برد و حدود ۱۹۰ بیلیون دلار در طی ده سال هزینه داشت. این امر، تلاش جهانی در «سازمان تجارت جهانی» را برای پایین نگه داشتن رایانه‌های کشاورزی نه تنها در ایالات متحده، بلکه در اتحادیه‌ی اروپا، ژاپن و هم چنین کره جنوبی، تضعیف کرد.

در ماه مه ۲۰۰۳، ایالات متحده – با هم‌کاری کانادا و آرژانتین – علیه مهلت قدیمی پنج ساله‌ی اتحادیه‌ی اروپا در مورد مواد غذایی اصلاح نژادی شده ژنتیکی به «سازمان تجارت جهانی» شکایت کرد و مدعی شد کشاورزان این بازار، فروش غلات و دانه‌های سویا – که اصلاح نژادی شده‌اند – را دارند از دست می‌دهند. برای ایالات متحده بسیار مهم بود، که یک کشور

در حال پیش‌رفت در هیات مدیره‌ی «سازمان تجارت جهانی» حاضر باشد. اما مصر تحت فشار شریک اصلی تجاری خود، یعنی اروپا، کنار کشید و کاخ سفید نیز فوراً طرح ایجاد بازار تجارت آزاد با قاهره را قطع کرد. اروپایی‌ها خاطر نشان ساختند، که ایالات متحده از پیوستن به صد ملت در امضای پروتکل حفاظت بیولوژیکی در کارتاژینا، به سال ۲۰۰۲، خودداری کرده است و در نتیجه، اتحادیه‌ی اروپا اکنون در حال بررسی تقاضانامه‌های فروش انواع مواد غذایی اصلاح نژادی شده ژنتیکی می‌باشد. به جای پاسخ دادن به این ادعا، رئیس‌جمهور بوش، اروپا را متهم به «جلوگیری از اقدام بزرگی که به گرسنگی در آفریقا پایان می‌بخشد»، نمود. (۸)

سپس، جنگ طولانی‌ای بر سر «مادر همه بازارها» در گرفت: جنگ «بوئینگ» با «ایرباس». در سال ۱۹۷۰، یک کنسرسیوم چهارملیتی اروپایی، به عنوان رقیب مستقیم با «بوئینگ»، تشکیل شد. صنعت «ایرباس» با رایانه و وام‌های دولتی ساخته شد. ایالات متحده از همان اولین قدم با آن جنگید. «ایرباس» مدعی بود، که «بوئینگ» از کمک‌های قابل ملاحظه‌ی دولت برخوردار می‌باشد، از برنامه‌ی طراحی و ساختن هواپیما برای نیروهای نظامی ایالات متحده گرفته، تا برنامه‌های هوانوردی و فضای. «توافق نامه»ی ۱۹۹۲ «ایرباس»، اساساً یک پیروزی برای این شرکت بود. این توافق نامه رایانه‌ها را موجه می‌کرد، اما زمانی که «ایرباس» ۳۰ درصد سفارشات هواپیما را به خود اختصاص می‌داد، سقفی برای آن‌ها قایل می‌شد. مشکلی که آمریکایی‌ها با آن مواجه بودند، ترکیب معاملات در سرتاسر آتلانتیک بود. بخش‌هایی از صنایع ایالات متحده – سازندگان موتور مانند جنرال الکتریک و هم چنین شرکت‌های خطوط هوایی – در پیش‌رفت‌های «ایرباس» منفعت داشتند و با تحریم بازرگانی علیه آن مخالفت می‌کردند. لاکهید مارتین به دنبال آن بود، که به پنجمین شریک «ایرباس» تبدیل بشود. از همان زمان، این شرکت توافق کرد با آئروس پاتیلار مارتای فرانسه، که یک کنسرسیوم «ایرباس» بود، برای مزایده‌ی یک هواپیمای سوخت استراتژیک متحد شود. در سال ۱۹۷۷، «بوئینگ» در حال خرید دو بیلیون دلار اجناس از کشورهای اروپایی بود، که ۶۰ هزار کار در اروپا ایجاد می‌کرد و ۳۰ درصد هواپیماهایی از نوع «ایرباس»، توسط شرکت‌های آمریکایی و یا شعبات اروپایی آن‌ها ساخته می‌شد. در سال ۲۰۰۱، «ایرباس» از نظر سفارش‌گیری جت‌های تجاری با «بوئینگ» برابری می‌کرد. دو سال بعد، «ایرباس» در زمینه‌ی حمل و نقل جلو زد و اولین قرارداد بزرگ نظامی خود را برای تولید ۱۸۰ هواپیمای حمل و نقل برای شش کشور اروپایی امضا کرد. «ایرباس» اکنون دیگر مهم‌ترین سازنده‌ی هواپیماهای تجاری جهان بود.

یکی دیگر از انحصارات آمریکایی، که به چالش گرفته شد، «سیستم جهت‌یابی جهانی» می‌باشد، که ده سال از ایجاد این شرکت می‌گذرد؛ یک سیستم ماهواره‌ای، که توسط وزارت دفاع ایالات متحده تامین مالی و کنترل می‌شود. این شرکت، علائم رمزی تهیه می‌کند که به گیرنده اجازه می‌دهد موقعیت و سرعت و زمان را در هر نقطه‌ی زمین محاسبه نماید. این سیستم، که برای ارتش آمریکا طراحی شده بود، اکنون توسط هزاران نهاد سرمایه‌داری و حتا افراد، در سرتاسر جهان، مورد استفاده است. در سال ۲۰۰۰، اتحادیه‌ی اروپا برنامه‌اش را برای راه‌اندازی سیستم جهت‌یابی ماهواره‌ای، تحت نام «گالیله»، را اعلام کرد. مدیر کمیسیون حمل و نقل اتحادیه‌ی اروپا، لویولا د پالاسیو، در این مورد خاطر نشان ساخت: «این یک برنامه‌ی مدنی تحت کنترل مقامات مدنی است، که به اتحادیه‌ی اروپا اجازه می‌دهد از وابستگی به سیستم جهت‌یابی جهانی خلاص شود... و در صحنه‌ی جهانی، در همه جنبه‌های تکنولوژی‌های پیش‌رفته حضور

داشته باشد.) ایالات متحده کوشید این پروژه را متوقف سازد. پاول ولفویتس (معاون وزیر دفاع) در سال ۲۰۰۱ به همتای اتحادیه‌ی اروپای خود اخطار کرد، که «گالیله» با فعالیت سیستم جهت یابی جهانی تداخل می‌کند. (در حالی که برنامه این بود، که این دو سیستم با هم جور در بیایند) و مشکلات و چالش‌های جدی‌ای را در مقابل ناتو قرار می‌دهد. (۹)

دولت بوش کوشید گزارش تهیه شده توسط یکی از شرکت‌های حساب رسی ایالات متحده، یعنی گزارش «پریس واتر هاس کوپزر»، مبنی بر این که «گالیله» می‌تواند در عرض بیست سال بیش‌تر از هشت میلیارد یورو سود برای اروپا به بار بیاورد و ۱۴۰ هزار حرفه‌ی جدید ایجاد نماید را بی اعتبار جلوه دهد.

در مارس ۲۰۰۲، اتحادیه‌ی اروپا اعلام داشت پروژه‌ی «گالیله» را با یک بودجه‌ی ۳/۶ میلیارد یورویی شروع خواهد کرد و تعیین نمود، که «گالیله» در سال ۲۰۰۸ به کار خواهد افتاد و انتقال اطلاعات را هم زمان با کنترل ترافیک در زمین و دریا در فواصل یک متری به درستی انجام خواهد داد. منازعات «ایریاس» و «گالیله» به بخش دیگری از رقابت کشیده شد: خرید و ادغام شرکت‌ها. اتحادیه‌ی اروپا ادغام شرکت‌هایی را که ممکن است در بازار اروپا یک موقعیت مسلط ایجاد نمایند، صرف نظر از ملیت آن‌ها مورد بررسی قرار داد. در سال ۱۹۹۷، مقرر شد رئیس نظام کنترل بر ادغام شرکت‌ها (کارل ون میرت) از ادغام شرکت‌های آمریکایی «بوئینگ» و «داگلاس مک دونالد» جلوگیری کند. «بوئینگ» این معامله را با تن دادن به چندین خواسته‌ی اتحادیه‌ی اروپا نجات داد و آن هم عمدتاً از این طریق که قراردادهای انحصاری ۲۵ ساله‌ی خود با «دلتا»، «کنینتال» و «آمریکا ایرلاین» را جهت تامین مواد و وسایل مورد نیاز این شرکت‌ها کنار بگذارد.

در سال ۱۹۹۸، کارل فن می ازت از ادغام برنامه ریزی شده‌ی دو شرکت حساب رسی ایالات متحده خبر داد. این دو شرکت عبارت بودند از: «ارنست اند یانگ» و «کی. ام. پی. جی. پیت مارویک»، اما یک ماه بعد «ارنست اند یونگ» این معامله را بهم زد. در سال ۲۰۰۰، کمیسیون رقابت اتحادیه‌ی اروپا، دو فقره معاملاتی ایالات متحده را متوقف ساخت. (ادغام

«ورلد کام» با «اسپرینت» و خرید «هانی ول» توسط «جنرال الکتریک») و هم چنین از ادغام دو شرکت وانت سازی سوئدی «ولوو» و «اسکانیا» جلوگیری کرد. پس از آن که دولت بوش سر و صدای بی اعتمادی علیه «مایکروسافت» در سال ۲۰۰۱ را از طریق صرف نظر کردن چندین طرح پیشنهادی برای جریمه کردن آن آرام ساخت، کمیسیون رقابت اتحادیه‌ی اروپا اعلام داشت که تحقیق خود در مورد غول نرم افزار «مایکروسافت» را به دلیل تسلط غیر قانونی این شرکت بر بازار نرم افزار سرویس دهنده و هم چنین به دلیل متصل کردن نرم افزار موزیک، ویدیو و پیام گیر خود به سیستم انحصاری «ویندوز» ادامه خواهد داد.

تحریم اقتصادی ایالات متحده بر علیه دیگر کشورها، تا سال ۱۹۷۰ موفق بود، یعنی تا زمانی که ایالات متحده شروع به از دست دادن موقعیت ممتازش کرد. در سال‌های

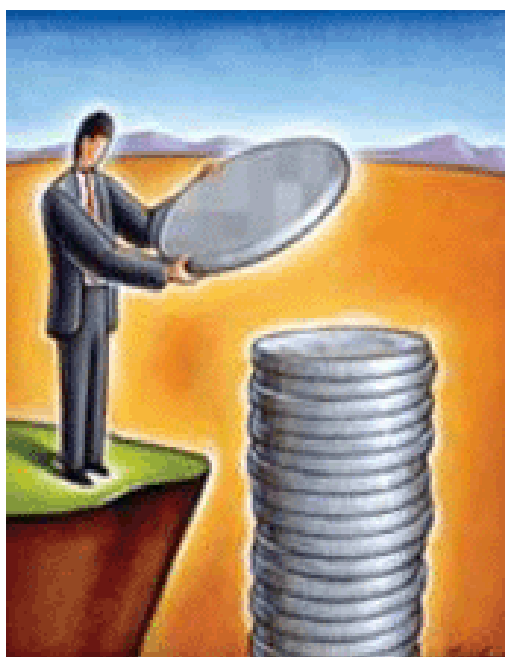
۱۹۸۰، تنها کم‌تر از ۱۰ درصد این تحریم‌ها موفق بودند. (۱۰) تحریم اقتصادی کوبا وسیعاً نادیده گرفته شد، حتا از طرف بریتانیا، که مخالفت موفقیت آمیز سال ۱۹۸۲ علیه تحریم شرکت‌های وابسته به ایالات متحده در صادرات توربین و دیگر آلات و ابزار به اتحاد شوروی – که مربوط به ایجاد خط لوله‌ی گاز وی به آلمان غربی بود – را رهبری کرد. در سال ۱۹۹۸، ایالات متحده وادار شد از تزییقات اقتصادی علیه شرکت‌هایی که از «دارایی مصادره شده» در کوبا استفاده می‌نمایند و یا در زمینه‌ی پروژه‌های انرژی در ایران و لیبی سرمایه گذاری می‌کنند، دست بردارد. در مقابل، اتحادیه‌ی اروپا موافقت نمود صادرات تکنولوژی تسلیحاتی به ایران و لیبی را کم کند. اما شرکت‌های آمریکایی به دولت خود معترض شدند، که در رقابت با کشورهای اروپایی برای کسب سود عقب افتاده‌اند.

«اقتصاد نوین» سال‌های ۱۹۹۰: فواره چون بلند شود...

افول مداوم قدرت نسبی اقتصادی ایالات متحده، تا مدتی به خاطر گسترش سریع آن در اواخر سال‌های ۱۹۸۰، پوشیده ماند. اما هنگامی که در مارس ۲۰۰۱ اقتصاد در بحران غوطه ور شد، درست به هنگام سقوط ویران کننده‌ی ثروت، یعنی ترکیدن حباب بازار بورس، حجاب به کناری زده شد و صدای زنگار احیا شده‌ی نزول ایالات متحده شنیده شد.

چین دارد «بیش از پنجاه سال سلطه‌ی (اقتصادی) آمریکا در آسیا را فرسوده می‌کند»، هنگامی که بسیاری از سرمایه‌گذارهای جدید خارجی در منطقه را جذب می‌نماید، اجناس ارزان تولید شده صادر می‌کند، از سنگاپور و ژاپن محصولات تکنولوژیکی سطح بالا را وارد می‌نماید و به کوشش‌های دیپلماتیک برای تاسیس یک منطقه‌ی تجارت آزاد در آسیای شرقی، که اکنون سریع‌ترین رشد تجارت در دنیا را داراست، دست می‌زند. جیمز کسل، رهبر دیر باز اطاق بازرگانی آمریکا در اندونزی، معتقد است: «قدرت نفوذ سیاست ایالات متحده در این بازار بزرگ مطمئناً نزول می‌کند.» اروپا دارد ایالات متحده را در حیات خلوت خود این کشور، یعنی آمریکای لاتین، به چالش می‌کشد. از میان ۲۵ شرکت بزرگ خارجی در آمریکای لاتین در سال ۲۰۰۰، چهارده شرکت اروپایی بودند و یازده شرکت آمریکایی. سرازیر شدن سرمایه از اروپا به این منطقه، از سرمایه‌ی آمریکایی پیشی گرفته است. (۱۱)

یکی دیگر از نمونه‌های دوری‌گزینی از سیاست تجارت چند جانبه، کوشش ایالات متحده برای عقد قراردادهای دو جانبه است. از طریق عقد قراردادهای دو جانبه با شیلی، با کلمبیا، با جمهوری دومینیکن و با پنج کشور آمریکای مرکزی، ایالات متحده می‌کوشد با قلدری راه خود به سوی ایجاد «منطقه‌ی تجارت آزاد قاره‌ی آمریکا»، از آلاسکا تا دماغه‌ی شاخ، را در سال ۲۰۰۵ تحکیم نماید. اما بزرگ‌ترین مناطق اقتصادی آمریکای جنوبی، یعنی برزیل و آرژانتین، به هم راه پاراگوئه و اوراگوئه، بلوک تجارت منطقه‌ای خود – «مرکوسور» – را در سال ۱۹۹۱ تشکیل دادند. اکنون دیگر «مرکوسور»، سومین منطقه‌ی تجارتی بزرگ دنیا (پس از اتحادیه‌ی اروپا و «نفتا») است



و می‌رود تا درباره‌ی برنامه‌های تجاری مشترک با اتحادیه‌ی اروپا مذاکره کند. کشورهای «مرکوسور» در صدد تشکیل یک منطقه‌ی تجارت آزاد آمریکای جنوبی هستند، تا اهرم اقتصادی بزرگ تری علیه ایالات متحده داشته باشند.

در اواخر سال‌های دهه‌ی ۱۹۹۰، بسیاری از اروپایی‌ها بر این باور بودند که شرکت‌های با مسئولیت محدود در ایالات متحده دست خوش دو دهه بازسازی موفقیت آمیز بوده‌اند و در بسیاری از صنایع در زمینه‌ی تکنولوژی، بارآوری و سود سرمایه‌ای جلو افتاده‌اند؛ در حالی که اروپا ناامیدانه از آن عقب مانده بود. آمریکای شرکت‌های با مسئولیت محدود، اما به هم راه تحلیل رفتن تا مغز استخوان «اقتصاد جدید»، بهیود دوار رشد بارآوری، پخش سریع تر تکنولوژی اطلاعاتی در محل‌های کار و تولید، و خانه و مدرسه – و هم راه با رسوایی‌های مالی، تقلب در دفاتر مالی و ورشکستگی‌هایی که در مناطق آن در حال گسترش است – کم‌تر رسوخ ناپذیر به نظر می‌آید.

در زمینه‌ی تکنولوژی‌های پیش رفته، یک آزمایشگاه ژاپنی کامپیوتری ساخته است، که قدرت محاسبه‌اش با قدرت روی هم بیست تا از سریع‌ترین کامپیوترهای آمریکایی برابری می‌کند. این کامپیوتر ژاپنی از کامپیوتر «آی. بی. ام»، که در زمینه‌ی سرعت در محاسبه قبلا بر همه‌ی کامپیوترهای دیگر تقدم داشت، بسیار پیشی جسته است و کاربردهای قابل استفاده و علمی‌ای دارد که به قول توماس استرلینگ (طراح کامپیوترهای عالی در انستیتوی تکنولوژی کالیفرنیا) «میزانی از عزم راسخی را که ما تاکنون متحقق نساخته‌ایم»، منعکس می‌کند. وی هم چنین می‌گوید، که «این ژاپنی‌ها دارند ما را از بین می‌برند و ما باید متوجه این امر بشویم.» در رابطه با رشد اینترنت، درصد استفاده کنندگان اینترنت در ایالات متحده کم‌تر از کانادا، ژاپن، کره جنوبی، تایوان و کشورهای اسکاندیناوی است. ایالات متحده، دهمین کشور در استفاده از اینترنت است. در ازای کم‌تر از ۲۵ دلار در ماه، که نصف هزینه‌ی اینترنت در ایالات متحده است، مشتریان اینترنت در ژاپن و کره جنوبی با سرعتی برابر ده مگابایت در هر ثانیه به اینترنت وصل می‌شوند و این یعنی، ده برابر سریع تر از خدمات معمولی اینترنتی در ایالات متحده. (۱۲)

مشکلات مداوم اقتصاد ایالات متحده با حمله به دولت فدرال هم راه است، که از زمان دولت ریگان در سال‌های ۱۹۸۰ شروع شده و به شدت بی سابقه‌ای در حکومت بوش دوم تعقیب می‌شود. سه بار معافیت مالیاتی برای ثروت مندان از سال ۲۰۰۱ به بعد، به از بین رفتن بودجه‌ی مازاد دولت فدرال در سال‌های ۱۹۹۸-۲۰۰۱، کمک نمود و در مقابل، کسری درآمد ۳۷۴ میلیارد دلاری برای سال ۲۰۰۳ و ۴۵۰ میلیارد دلاری برای سال‌های ۲۰۰۴ الی ۲۰۰۶ را به بار آورد. خود کسری بودجه مساله‌ای نیست، اگر که این بودجه‌ها به مصرف تامین آموزش، حمل و نقل، محیط زیست و بهداشت عمومی می‌رسیدند. آن گاه نه تنها یک اقتصاد قوی تر و ثابت تری را تولید می‌کردند، بلکه به رفاه بیش‌تر مردمی – که درآمدشان جزء چهار پنجم پایین‌ترین درآمدهاست – کمک شایان می‌کردند. اما این‌ها دقیقا آن چیزهایی هستند، که بوش و دارو دست‌هاش می‌خواهند نابود کنند. معافیت مالیاتی به این منظور است، که دولت فدرال را بدون منبع درآمد کافی وادار به کاهش بسیار هزینه‌ها در همه‌ی زمینه‌ها – به جز ارتش – بنماید.

این چنین سیاست‌هایی به یک «طوفان کامل بودجه‌ی دولتی» دامن می‌زند. این کسری انفجاری بودجه، ذخیره‌های ملی را کاهش می‌دهد؛ کسری بین المللی کشور را عمیق تر می‌کند؛ و وابستگی آن به سرمایه خارجی جهت تامین مصرف عام و سرمایه‌گذاری‌های داخلی را رشد می‌دهد.

صدمه در سطح کشوری، ناشی از فشار بر بودجه‌ی ایالتی و محلی است که از ۱۹۳۰ تاکنون به این بدی نبوده است. قطع کمک‌های فدرال به حکومت‌های محلی و ایالتی، که درست به دنبال پایان سهیم شدن درآمد در سال ۱۹۸۶ بود، زمانی به وقوع پیوست که دولت فدرال مسئولیت‌های سالانه‌ی سنگین تری را بر دوش آنان گذارد؛ از جمله تامین کمک‌های درمانی و بیمه‌ی امنیت اجتماعی برای خانواده‌های کم درآمد و تدابیر امنیتی داخلی پس از واقعه‌ی ۱۱ سپتامبر. دولت‌های ایالتی در سال آینده با کسری‌ای معادل ۶۰ تا ۸۵ میلیارد دلار مواجه می‌شوند، یعنی ۱۳ تا ۱۸ درصد کل هزینه‌های ایالتی. از آن جایی که از همه‌ی ایالت‌ها، به جز ایالت ورمونت، قانونا و بر پایه‌ی وضعیت شان خواسته شده است بودجه‌های لازم خود را تامین کنند، این کسری حکومت‌های ایالتی را مجبور می‌کند، که بودجه برای آموزش، حفاظت عمومی، کتاب خانه‌ها و پارک‌ها را بسیار تقلیل دهند و در صورت مواجهه با بحران اقتصادی، مبلغ مالیات‌ها را بالا ببرند؛ درست برعکس آن چه که دکتر تجویز می‌کند. بدین ترتیب، سیاست‌های نامگون و حتا متناقضی توسط سطوح مختلف دولت اتخاذ شده‌اند، که به ناتوانی عمل کرد نظام اقتصادی به مثابه یک کل انجامیده است. اگر چنان چه هژمونی به بارآوری اقتصادی متکی است، نظام آمریکایی دولت ناکافی به نظر می‌آید و اداره‌ی آن توسط الیگارشی شدیدا راستی که اکنون در قدرت است، به قول «فاینانشال تایمز» – که صدای سرمایه‌ی جهانی می‌باشد – به مثابه «حماقت» است. (۱۳)

چاره‌ی نظامی برای عقب نشینی اقتصادی؟

آیا قدرت نظامی ایالات متحده می‌تواند برای بازسازی هژمونی اقتصادی آن مورد استفاده قرار گیرد؟ آیا این قدرت می‌تواند به منافع سرمایه‌ی جهانی در سرتاسر جهان خدمت کند؟

تاسیسات نظامی ایالات متحده برای مدت بیش از پنجاه سال، منبعی بوده است برای حمایت از سرمایه‌ی چند ملیتی و متحدینی که منطق شان حفظ سیستم تجارت و سرمایه‌گذاری آزاد در سراسر جهان می‌باشد. حضور نظامی ایالات متحده البته هنوز هم منافع اقتصادی‌ای را حمایت می‌کند، برای مثال در عربستان سعودی و دیگر کشورهای نفت خیز. این حضور نظامی هم اکنون ممکن است به ایالات متحده اجازه بدهد، که مناطق نفتی عراق را کنترل کند؛ اما گسترش و بقای این کنترل، و این که آیا این امر قدرت نفوذ ایالات متحده در دست رسی به فرآورده‌ها و نرخ گذاری در بازارهای نفت جهانی را بالا می‌برد یا نه، شدیدا مشکل ساز به نظر می‌رسد. «عصر آمریکایی» همیشه برای متحدین ایالات متحده هم راه با دردسر بوده است؛ چرا که بخشا توسط قدرت نظامی‌ای برقرار شده است، که کوشش‌های آنان در اروپا و ژاپن برای پیش برد سیاست‌های مستقل خارجی را حقیر می‌شمرد. با فروپاشی شوروی، آمریکا به «یگانه ابرقدرتی که هنوز پا بر جاست» تبدیل شد و به سرعت هم برای تشبیت و گسترش قدرت خود در دنیا اقدام کرد.

در سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۹۰، ایالات متحده با استفاده از زور، ائتلافی را جهت بر پا کردن اولین جنگ خلیج به وجود آورد. در عین حال، متحدین آن شروع به انکار تعهدات ۳۷ میلیارد دلاری خود کردند و از این ائتلاف شاکی شدند. در همان زمان، ایالات متحده در جستجوی راهی برای حفظ اتحاد ناتو بود. اگر چه دلیل اصلی بنیان گذاری ناتو در سال ۱۹۴۹ – یعنی شوروی – دیگر از بین رفته بود. بر طبق یکی از اسناد برنامه‌های دفاعی پنتاگون در سال ۱۹۹۲، «این که ناتو هم به عنوان وسیله‌ی اصلی دفاع و امنیت غرب و هم به عنوان کانالی برای نفوذ و شرکت ایالات متحده

در امور امنیتی اروپا حفظ شود، برای ما اهمیت اساسی دارد؛ ما باید در صدد جلوگیری از حضور برنامه ریزی‌های امنیتی صرفاً اروپایی باشیم و آن مکانیسمی را ابقا کنیم، که رقبای بالقوه را حتا از آرزوی داشتن نقش منطقه‌ای و یا جهانی بزرگ تری باز دارد.» (۱۴)

هفت سال بعد، ایالات متحده با استفاده از ناتو جنگ هوایی یوگسلاوی را بر پا کرد؛ زیرا یوگسلاوی شرایط واشنگتن در رابطه با آرام سازی منازعات قومی و منطقه‌ای در کوسوو، استانی در یوگسلاوی، را رد کرده بود. (۱۵)

بنابراین، ایالات متحده از نفاق اروپا و قدرت نظامی شدیداً پایین آن بهره برد، تا اروپا را در یک نقش به وضوح فرمان بردار نگاه دارد. یک فرماندهی آمریکایی در درون اتحادیه اروپا، که یک قطب رقیب در سرمایه داری جهانی است، جای داده شد. در اکتبر ۲۰۰۱، ایالات متحده «جنگ علیه تروریسم» خود را با بمباران و تجاوز به افغانستان، جهت از

بین بردن «شبکه‌ی القاعده» که آمریکا آن را مسئول حملات به نیویورک و واشنگتن می‌دانست، شروع کرد. یک سال بعد، دولت بوش اعلام کرد نیروی نظامی خود را بر علیه هر «دشمن بالقوه‌ای که به امید تفوق بر قدرت ایالات متحده و یا برابری با آن، در صدد ساخت یک قدرت نظامی است، به کار خواهد برد.» (به نقل از «استراتژی امنیت ملی ایالت متحده»، سپتامبر ۲۰۰۲)

به محض شروع جنگ دوم علیه عراق در مارس ۲۰۰۳، ایالات متحده کوشید سازمان ملل را از طریق تصویب قطع نامه‌ای که استفاده از زور به منظور «خلع سلاح» عراق را مجاز می‌شمارد، با خود هم راه سازد. این تلاش، به شکست دیپلماتیک کاملی انجامید. در کنار مخالفت سه عضو دائم شورای امنیت (فرانسه، چین و روسیه)، ایالات متحده - حتا با فشار فراوان دیپلماتیک و ارتشای آشکار خود - قادر نشد هیچ یک از «شش کشور میانی»

(آنگولا، کامرون، گینه، شیلی، مکزیک و پاکستان) را وادارد به نفع وی رای دهند. ترکیه نیز به ایالات متحده اجازه نداد، که از قلمرو آن به مثابه یک سکوی حرکت برای عملیات نظامی استفاده کند.

پس از جنگ، کاملاً روشن بود که ایالات متحده هیچ وسیله‌ی موثری برای انتقام از ترکیه یا فرانسه و آلمان ندارد. اما این کشور یک بار دیگر نشان داد، که می‌تواند از چند دستگی در اروپا بهره بگیرد. دولت‌های بریتانیا، اسپانیا و لهستان (نه مردم این کشورها) از جنگ پشتیبانی کردند و بریتانیا حمایت نظامی قابل توجهی از این جنگ فراهم ساخت. اشغال عراق فوراً ثابت کرد، که ایالات متحده ورای مقاصد نظامی وارد این کشور شده است. در این زمان، اوضاع افغانستان هم پس از جنگ و اشغال آن توسط ایالات متحده بهبود نیافته بود. در اوایل نوامبر ۲۰۰۲، افغانستان با هرج و مرج، ناامنی و امر کنترل دسته جات مسلح و «القاعده» در استان پارتیکا روبرو بود.

در عین حال، دو سال «جنگ علیه تروریسم»، مشروعیت ایالات متحده

را در سرتاسر جهان مخدوش کرده و به ایدئولوژی و فرهنگ امپریالیسم آمریکا به طور موثری ضربه زده است. بر طبق نتایج همه پرسی «سازمان پیو» در مورد تصورات جهانی، جنگ علیه عراق «شکاف» بین آمریکایی‌ها و اروپای غربی را گسترده کرده، دنیای مسلمانان را بیش‌تر برافروخته، به جنگ علیه تروریسم لطمه زده است و نظر افکار عمومی جهانی از اتحاد آتلانتیک شمالی را به طور قابل توجهی تضعیف نموده است.»

فقط مردم هفت کشور (بریتانیا، اسرائیل، کویت، کانادا، نیجریه، ایتالیا، استرالیا) از میان مردم بیست کشور خارجی که مورد همه پرسی قرار گرفتند، نسبت به آمریکا نظر مثبت دارند، اما حتا در میان آن‌ها هم حمایت از ایالات متحده در حال زوال است. از میان نظرخواهی‌ای که «بی. بی. سی» از مردم یازده کشور، از جمله ایالات متحده و تنها یک کشور عرب (اردن) به عمل آورد، دو سوم کسانی که مورد سؤال قرار گرفتند، ایالات متحده را ابرقدرت گستاخی می‌دانستند که بیشتر از کره شمالی و ایران (دو عضو باقی مانده از «محورهای شرارت»)، برای صلح جهانی خطرناک است. و تنها ۲۵ درصد باور داشتند، که قدرت نظامی ایالات متحده به امنیت بیشتر دنیا کمک می‌کند (این درصد شامل آمریکایی‌ها نمی‌باشد). یک نظرخواهی دیگر، که در ژوئیه ۲۰۰۳ توسط «جرمن مارشال فاینز» در ایالات متحده و «کمپانیا دی من باتولو» (موسسه‌ای در تورین ایتالیا) صورت گرفته است، نشان می‌دهد که تنها هشت درصد از اروپائینی که مورد پرسش قرار گرفته‌اند، معتقد بودند «بسیار مطلوب» است، که ایالات متحده رهبری قدرت مند خود را بر مناسبات دنیا اعمال نماید؛ در فرانسه، ۷۰ درصد و در آلمان و ایتالیا، ۵۰ درصد مردم اما رهبری ایالات متحده را «نامطلوب» می‌پنداشتند. (۱۶)



بنا بر مشاهده‌ی گابریل کولکو، «ایالات متحده همیشه حاضر بوده است، که قدرت برتر نظامی خود را در راه تلاش‌های بی‌هوده و پایان ناپذیر خویش برای رفع بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی‌ای که منافع اش را آن گونه که خود می‌فهمد، تهدید می‌کند، به کار بگیرد. همان سیاست‌هایی که به درجات مختلفی برای ایالات متحده فاجعه به بار آورده‌اند، اما هنوز به عنوان تنها راه پرداختن به مشکلات مداوم و رشد یابنده‌ی دنیا مورد ملاحظه قرار می‌گیرد؛ دنیایی که به هر حال برای ایالات متحده بسیار پیچیده تر از آن است، که پنجاه سال پیش می‌توانست از پس مشکلات آن بر آید.» (۱۷)

در دوران پس از جنگ سرد، رقابت‌های سرمایه داران بین المللی دنیا دیگر به دلیل تبعیت آن‌ها از موارد امنیتی جنگ سرد کنترل نمی‌شود. امروزه، تضادهای بین دول سرمایه داری رقیب، به احتمال زیاد سرمایه‌ی جهانی را بی‌ثبات می‌نماید و نیز گرد هم آبی موسسات چند ملیتی، که منافع مشترک آنان بر حمایت هر یک از دولتی چیرگی دارد؛ زیرا آن‌ها، بخش‌هایی از اقتصادی ملی را در هر قاره‌ای بهم متصل می‌کنند. اما این

The Banker, July 2003; United Nations Conference on Trade and Development, World Investment Report 2002 (New York: UN, 2002).

The European Union (EU).

2- Eurecom, May 1997, at www.eurunion.org ; International Monetary Fund, Annual Report 2002 (Washington: IMF, 2002), Table 1.2.

3- Imports of goods exceeded every year except 1870 ; B. R. Mitchell, British Historical Statistics (New York: Cambridge University Press, 1988), 869-870.

4- "Auf Widersehen, Park Avenue" Business Week, July 7, 2003.

5- "The Choice of Currency for Denomination of the Oil Bill," at www.opec.org (News & Info, Speeches).

6- Economic Report of the President 1995 (Washington: U.S. Government Printing Office, 1995), 231-235 ; "A Deal on Auto Trade," New York Times, June 29, 1995.

7- "Exporters Fear Loss of Subsidy," Wall Street Journal, May 1, 2002;

"US sends top official to help resolve trade dispute," Financial Times, November 27, 2001.

8- "Bush Links Europe's Ban on Bio-Crops with Hunger," New York Times, May 22, 2003.

9- "Les Etats-Unis multiplient les pressions contre le projet europeen

"Galileo," Le Monde, December 19, 2001.

10- Kimberley Elliott and G. Hufbauer, "Same Song, Same Refrain?

Economic Sanctions in the 1990s," American Economic Review 89 (May 1999) ; "U.S. Backs off Sanctions, Seeing Poor Effect," New York Times, July 31, 1998.

11- "Asian Leaders Find China a More Cordial Neighbor," New York Times, October 18 2003 ; "China Emerges as Rival to U.S. in Asian Trade," New York Times, June 28, 2002 ; "Latin America Tops Asia in Luring Foreign Investors," Wall Street Journal, February 22, 2000.

12- "Japanese Computer is World's Fastest, as U.S. Falls back," New York Times, April 20, 2002 ; "What's Slowing US down?" Wall Street Journal, October 13, 2003.

13- Editorial, Financial Times, May 23, 2003.

14- "U.S. Strategy Calls for Insuring No Rivals Develop," New York Times, March 8, 1992.

15- Diana Johnstone, Fools' Crusade (New York: Monthly Review Press, 2002).

16- "World's View of U.S. Sours after Iraq War," New York Times, June 4, 2003; "U.S. is arrogant, poll in 11 nations says," Philadelphia Inquirer, June 19, 2003;

www.transatlantictrends.org

17- Gabriel Kolko, Another Century of War? (New York: New Press, 2002), ix-ix, 87.

وضع با چرخش سرمایه تغییر پیدا می‌کند. هر چند که تمام سرمایه های ملی – تا آن جایی که ملی باقی می‌مانند – به طور متقابل به حمایت از تولیدات، تجارت و به کمک مالی فرا مرزی وابسته هستند. تقریباً هر اقدام امپریالیستی ایالات متحده می‌رود، تا بازارهای بارز ثبات سیاسی و موسسات بین المللی‌ای که سرمایه‌ی جهانی به آن وابسته است و منافع خود ایالات متحده را از سال‌های دهه‌ی ۱۹۴۰ تاکنون تامین کرده‌اند، به خطر اندازد.

اکنون ایالات متحده با رقیب سرسختی روبرو است – اتحادیه‌ی اروپا – که در عرصه‌ی تولید و تجارت با او برابر است. اتحادیه‌ی اروپا هم چنین یک وجود سیاسی در حال ظهور است، که پایه در فرانسه و آلمان دارد و علی‌رغم عدم برابری‌اش در زمینه‌ی قدرت نظامی، به رقابت بیشتری با ایالات متحده مصمم است. کشورهای آسیایی دارند به صورت یک منطقه‌ی اقتصادی به حول ژاپن و چین گرد می‌آیند. هندوستان نیز در کنار این دو به مثابه یک مرکز در حال گسترش پذیرش سفارش در زمینه‌ی تولیدات، نرم افزار و خدمات کامپیوتری عمل می‌کند. در کنفرانس وزرای کشورهای عضو «سازمان تجارت جهانی» در شهر کن کون مکزیک، که در سپتامبر ۲۰۰۳ بر پا شد، برزیل به عنوان سازمان ده و رهبر ۲۲ کشور در حال توسعه، از جمله چین و هندوستان، ظاهر شد که در مقابل «مسایل سنگاپور» (مقررات برای سرمایه گذاری، تجارت، رقابت، و خریدهای دولتی جهت پیش برد منافع شرکت‌های چند ملیتی در کشورهای در حال توسعه) و برنامه‌های رایانه‌های فوق العاده‌ی کشاورزی در ایالات متحده، اتحادیه‌ی اروپا و ژاپن طغیان کردند. شکست مذاکرات کن کون، هم چنین نشانی بود از عکس العمل پس از جنگ ایالات متحده در عراق علیه این کشور. اتحاد «مرکوسور» از این کنفرانس با حرکت جدیدی سر برآورد، که از طرح پرو مینی بر ساختن یک منطقه‌ی تجارت برای «ملت آمریکای جنوبی» حمایت می‌کرد. طرح «مرکوسور» و کشورهای جامعه‌ی آند – پرو، بولیوی، کلمبیا، اکوادور و ونزوئلا – را به عنوان یک وزنه‌ی تعادل در مقابل برنامه‌ی ایالات متحده متحد می‌ساخت، تا آمریکایی‌ها را در منطقه‌ی تجارت آزاد تولیدات خودشان محبوس سازد.

جنگ ویتنام مصادف بود با اولین شکاف در هژمونی آمریکا؛ و «جنگ علیه تروریسم»، زوال آن را سرعت خواهد بخشید. ایالات متحده دیگر نخواهد توانست دنیای چند قطبی را از طریق اقدام یک جانبه، حال نظامی و یا غیر نظامی، کنترل کند. اقدام یک جانبه، اگر ایالات متحده به آن دست یازد، فقط می‌تواند انهدام و تشتت را موجب شود و از تحقق قوانین دیگر بازی جلوگیری کند. مقاومت در مقابل امپریالیسم جدید آمریکا، یعنی امید بخشیدن به قربانیان آن و به نیروهای مترقی‌ای که اکنون در دنیای در حال پیش رفت، و هم چنین در جهان اول، در تحرك هستند.

* * *

منابع:

اطلاعاتی که در این جا آورده شده است، عمدتاً از منابع زیر می‌باشد:

1- World Bank, Development Indicators 2003 (New York: Oxford University Press, 2003); World Trade Organization, International Trade Statistics 2002 (Geneva: WTO, 2002); Fortune, July 21, 2003;